ایران سیاسی | http://irannewspaper.ir | editorial@irannewspaper.ir

بررسی ابعاد و پیامدهای انتخابات امریکا در گفت و گو با دیاکو حسینی، مدیر برنامه مطالعات جهانی مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری

اتحادهای عملی برای مهار یکجانبه‌گرایی امریکای ترامپ شکل می‌گیرد

مریم ساالری
خبرنگار

کمتر از سه ماه به انتخابات ریاست جمهوری امریکا زمان باقی مانده است و بسیاری از کشورهای جهان که در سال‌های اخیر از تأثیر و تأثرات سیاست یکجانبه گرایانه دولت دونالد ترامپ در سال‌های اخیر بی بهره نبوده‌اند، به نتیجه این انتخابات چشم دوخته‌اند. رویدادی که ابعاد و پیام‌هایی فراتر از یک انتخاب داخلی برای ایالات متحده به دنبال دارد.

دیاکو حسینی، مدیر برنامه مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری در گفت‌وگویش با «ایران» رویکرد یکجانبه گرایانه دولت ترامپ را حاصل این تغییر نگاه سیاست ورزان امریکایی می داند که نظم «لیبرال دموکراسی» دیگر راه تحقق رؤیای برتری نیست که امریکا همواره سودای رسیدن به آن را داشته است. این کشور حالا می کوشد نظم مبتنی بر چندجانبه گرایی را که نسخه تجویز شده‌ای برای پایان بخشیدن به عصر جنگ‌های ویرانگر و مهار قدرت‌های بی اعتنا به صلح بود، برهم بزند، حتی اگر حاصل آن، زدن به زیر همه توافق‌های چندجانبه‌ای باشد که زیر سایه سال‌ها مذاکره حاصل شده است. این صاحبنظر مسائل بین‌الملل فارغ از اینکه چه کسی بر صندلی ریاست جمهوری امریکا می نشیند، به بررسی ابعاد مختلف راهبرد امریکا در صحنه بین‌الملل و خاصه در قبال ایران پرداخته است. با هم این گفت‌وگو را می خوانیم.

■ کمتر از سه ماه به انتخابات ریاست جمهوری امریکا باقی مانده است و به نظر می‌رسد که دونالد ترامپ در پی چند بحران داخلی که دولتش پشت سر گذاشته است، وضعیت شکننده‌ای دارد. به نظر شما این شرایط دشوار برای او ادامه پیدا می‌کند؟

وضعیت دونالد ترامپ در مقایسه با دوره قبل از شیوع کرونا خوب نیست؛ زیرا ترامپ تا پیش از شروع اپیدمی کرونا و رسیدن آن به امریکا تا حدودی موفق شده بود به شیوه‌های پوپولیستی یا از طریق دروغ و جعل واقعیت وانمود کند که به اهداف وعده داده شده‌اش دست یافته است؛ اما آغاز ویروس کرونا و گسترش آن در امریکا که عملاً با آمار و ارقام نشان داده می‌شد، این امکان را تا اندازه زیادی از ترامپ گرفت و فرصتی را به مخالفانش داد که بتوانند به عدم کفایت رهبری او در مدیریت این بحران اشاره کنند. وضعیت ترامپ امروز بواسطه این بحران ضعیف شده است ولی در عین حال هم باید این نکته را مدنظر قرار داد که پایه رأی او هنوز قدرتمند است. شاید وضعیتی که بعد از کرونا در امریکا ایجاد شد باعث شود کسانی که جزو پایگاه اصلی رأی ترامپ نبودند ولی ممکن بود به او متمایل شوند، دیگر به سمت او نروند یا به تردید بیفتند ولی به نظر می‌رسد پایگاه اصلی رأی ترامپ همچنان به جای خود باقی است که عمدتاً حومه نشینان امریکایی هستند که در سال‌ها و دهه‌های قبل به اندازه سال ۲۰۱۶ و امروز فعال نبودند. ضمن اینکه در جامعه امریکا این واقعیت وجود دارد که رأی دهندگان امریکایی در شهرهای بزرگ معمولاً مایل نیستند که در انتخابات شرکت کنند و همیشه این بی‌میلی را داشته‌اند. شاید این طبقات بواسطه رفتارهای نامأنوس ترامپ و اعتراض‌هایی که علیه اقدامات او مطرح شده است، بیشتر فعال شوند. من فکر می‌کنم که وضعیت او بعد از کرونا بهتر شده است ولی همچنان شدت مخالفت به قدری زیاد است که ما را درباره گمانه زنی پیرامون آینده انتخابات امریکا به تأمل وادار کند.

■ در دوره پیشین انتخابات ریاست جمهوری امریکا «هیلاری کلینتون»، رقیب انتخاباتی ترامپ با وجودی که اکثریت آرای مردمی را به دست آورد اما نهایتاً در شمارش رأی‌های الکترال، رقابت را به ترامپ واگذار کرد؛ احتمال تکرار این رویداد را در انتخابات پیش رو تا چه اندازه محتمل می‌دانید؟

سازوکار انتخابات ریاست جمهوری در امریکا بسیار پیچیده است و این پیچیدگی به زیان دموکراسی تمام شده است. سیستم آرای الکترال شکل معیوب دموکراسی یا دموکراسی نخبه‌گرا در جامعه امریکا ست که نه فقط درباره ترامپ بلکه در چندین دوره از انتخابات گذشته امریکا هم به کمک برخی از رؤسای جمهور این کشور آمده است. رئیس جمهوری در امریکا در واقع با آرای غیرمستقیم مردم انتخاب می‌شود و این ترفند قانون اساسی امریکا برای ایجاد موازنه میان رأی مردم و رأی کنگره مشتمل بر نخبگان سیاسی این کشور و همین طور به دلیل اهمیتی بود که نویسندگان قانون اساسی امریکا به ایالت‌ها می‌دادند. گاهی گفته شده که بی‌اعتمادی به دانش و آگاهی مردم در آن دوران در تشخیص اینکه چه کسی واقعاً شایسته ریاست جمهوری است، در شکل گیری این سازوکار نقش داشته است. در واقع رأی دهندگان هرچند در برگه رأی به نامزد منتخب خود به‌عنوان رئیس جمهوری رأی می‌دهند اما در همان برگه به نامزدهای معرفی شده توسط احزاب به‌عنوان الکترها هم رأی می‌دهند. مجموعاً ۵۳۸ الکتر وجود دارد که متناسب با تعداد نمایندگان هر ایالت در مجلس نمایندگان و همین طور مجلس سناست. نحوه معرفی و انتخاب الکترها در انتخابات سراسری یعنی همان انتخابات ریاست جمهوری معمولا از یک ایالت به ایالت دیگر متفاوت است اما در نهایت کسی به‌عنوان رئیس جمهوری انتخاب می‌شود که بتواند ۲۷۰ رأی الکترال را جمع آوری کند. برخی از ایالت‌های بزرگ مانند کالیفرنیا و تگزاس که جمعیت و در نتیجه نمایندگان بیشتری در کنگره دارند، خود به خود الکترهای بیشتری را هم خواهند داشت. معمولاً الکترها به نامزدی رأی می‌دهند که رأی دهندگان منطقه آنها قبلاً به آن نامزد رأی داده است اما در مواردی که نتیجه رأی مردمی به نامزدهای ریاست جمهوری بسیار نزدیک به هم باشد، این امکان وجود دارد که اولاً الکترها به فرد دیگری رأی بدهند و ثانیاً این امکان نیز به‌وجود می‌آید که نامزدی که آرای مردمی کمتری داشته اما در ایالت‌های بیشتری پیروز شده، آرای الکترال بیشتری به‌دست آورد و به ریاست جمهوری برسد. این موارد هرچند نادر است ولی به هر حال اتفاق افتاده‌اند.

در انتخابات سال ۲۰۰۰ آرای مردمی ال گور در مقایسه با جرج بوش پسر بیشتر بود؛ ولی آرای الکترال در نهایت به نفع بوش داده شد. همین اتفاق بار دیگر در رقابت میان هیلاری کلینتون و دونالد ترامپ تکرار شد. خانم کلینتون دو میلیون و هشتصد و هفتاد هزار رأی مردمی بیشتر از ترامپ به‌دست آورد ولی آرای الکترال ترامپ بیشتر بود. این شرایط معمولا در زمان‌هایی اتفاق می‌افتد که فاصله رأی در کل جامعه امریکا کم است. اگر فاصله رأی دو رقیب قابل توجه باشد، آرای الکترال نمی‌تواند پیروزی چشمگیر فرد پیشتاز را تغییر دهد. بنابراین در انتخابات پیش رو هم اگر فاصله بایدن و ترامپ در آرای شمارش شده مردمی کم باشد و بسته به اینکه هر کدام از نامزدها چه تعداد از ایالت‌ها را برده باشند، آرای الکترال می‌تواند تعیین کننده باشد.

■ علاوه بر بحران اپیدمی کرونا که دولت ترامپ در ماه‌های اخیر با آن مواجه شد، اعتراض‌هایی که در پی کشته شدن یک شهروند سیاه پوست در امریکا شکل گرفت و نحوه مواجهه دولت با این اعتراضات هم بر شمار مشکلات داخلی امریکا افزود؛ بحرانی که عملاً دو قطبی داخل جامعه امریکایی را پررنگ کرد. این اتفاقات تأثیری بر جامعه رأی دهندگان امریکایی دارد؟

نابرابری و تبعیض علیه رنگین پوستان در ساختارهای اجتماعی و سیاسی ایالات متحده نهادینه است و دولت ترامپ و همفکران وی نه تنها علیه آن واکنش مناسبی نشان نمی دهند بلکه به دنبال تشدید شکاف و دوقطبی کردن جامعه امریکا هستند. ماجرایی که بعد از مرگ «جرج فلوید» به وجود آمد در واقع دو قطبی را ایجاد نکرد بلکه یک دوقطبی از قبل موجود را بازنمایی کرد.

از روزی که ترامپ در انتخابات ۲۰۱۶ پیروز شد این مسأله سرزبان‌ها بود که او به جناح راستی تعلق دارد که دارای گرایش‌های نژاد پرستانه است و در واقع حامیان ترامپ بدون اینکه شرمسار باشند براحتی این مسأله را بیان می‌کنند. این پایگاه رأی شامل حومه‌نشینان امریکایی بشدت محافظه کار، مذهبی و نژادپرست است و مسأله پنهانی نیست. ترامپ تلاش زیادی نکرد که فاصله خود را با این اتفاقات زیاد کند و همین مسأله باعث می‌شود که طرفداران او معتقد باشند ترامپ به‌عنوان رئیس جمهوری امریکا فرد مناسبی است که این کشور برای نگه داشتن هویت سفید، مسیحی و پروتستان امریکایی به آن نیاز دارد.

از طرف دیگر نحوه مواجهه ترامپ با اعتراضات نژادپرستانه، باعث می‌شود که طیف چپ یعنی فعالان حقوق بشر از رئیس جمهوری امریکا انتقاد کنند که او برخی از ارزش‌های امریکایی را که حداقل روی کاغذ و در تاریخچه این کشور و از زمان بنیانگذاران اولیه آن وجود داشته است، تضعیف می‌کند و جامعه مدنی امریکا را به مرحله عقب‌تر برمی‌گرداند. بنابراین این اتفاق الزاماً به زیان ترامپ نیست بلکه بالعکس می‌تواند پایگاه او را در طرفداری از خودش مجدداً بسیج کند. ترامپ این موضوع را تا امروز با مهارت مدیریت کرده است؛ او نه آنچنان از اتفاقات مربوط به نژادپرستی فاصله گرفته که حامیان خود را با گرایش‌های نژادپرستانه از دست دهد ونه آن قدر نزدیک شده که عرصه بیشتری به منتقدانی دهد که او را به طور صریح به نژاد پرستی متهم کنند.

■ بخش مهمی از سیاست‌هایی که ترامپ در پیش گرفته و تبعات مهمی هم برای دولتش داشته، به رویکرد یکجانبه گرایانه‌ای بازمی‌گردد که در عرصه بین‌الملل در پیش گرفت و کشور امریکا را در نقطه انزوا قرار داد. وقتی او این سیاست یکجانبه را در عرصه بین‌الملل در پیش گرفت اهدافی را دنبال می‌کرد. آن اهداف چه بود و چه میزان محقق شد؟

تحلیل رویکرد یکجانبه گرایانه‌ای که از سوی ترامپ در پیش گرفته شد، به دوره پیش از حضور او بازمی گردد. بعد از جنگ دوم جهانی ساختاری در نظام جهانی شکل گرفت که امروز موسوم به نظم لیبرال بین‌المللی است. مجموعه‌ای از نهادها، رژیم‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و هنجارهایی که هرچند سابقه آن به قرن نوزدهم مربوط می‌شود اما به شکل امروزین خود بعد از جنگ دوم جهانی و توسط ایالات متحده امریکا ساخته شد. مفاهیم کانونی این نظم بین‌المللی شامل تجارت آزاد بین‌المللی، نهادهای چندجانبه‌ای مانند سازمان بین‌الملل و بانک جهانی و مجموعه تعاملات مبتنی بر این نهادها و همچنین تشویق دموکراسی در سایر کشورها بود.

تا ابتدای دهه نود که شوروی فروپاشید، این تلقی وجود داشت که این نظم لیبرال بین‌الملل یکی از عوامل اصلی حفظ صلح در جهان و پیشرفت دموکراسی، بازار آزاد و تجارت بین‌الملل و تشویق کننده صلح بوده است. در همان مقطع مباحثی مانند پایان تاریخ به میان آمد و از یک سو این امیدواری بیش از حد را به وجود آورد که دموکراسی سبک امریکایی می‌تواند عالم‌گیر شود و همه جهان را تصرف کند و از سوی دیگر به این فرضیه قوت بخشید که نظم لیبرال بین‌الملل تنها نسخه قابل قبولی است که می‌تواند صلح و امنیت بین‌الملل را آن‌طور که امریکا مایل است، حفظ کند. از آن مهمتر این عقیده وجود داشت که این نظم می‌تواند برتری جهانی امریکا را تضمین کند.

در پایان دهه نود و شروع قرن بیست و یک معلوم شد که این امیدواری بیش از حد خوشبینانه بوده است؛ زیرا چین در حالی که به هیچ وجه به لیبرال دموکراسی حتی نزدیک هم نشده بود، توانسته بود بواسطه مزایایی که سیستم تجارت آزاد بین‌الملل فراهم کرده و نهادها و رژیم‌هایی که امریکا بیشترین هزینه را برای استقرار آنها پرداخت کرده بود، به یک جهش اقتصادی بی نظیر در تاریخ دست یابد. همچنین بازسازی دوباره روسیه به‌عنوان کشوری که از تحقیر دهه نود رها شده بود و دوباره جاه طلبی‌های دوره ژئوپلتیکی خود را دنبال می‌کرد، باعث تضعیف این دیدگاه امریکا درباره نظم لیبرال بین‌المللی شد و به این ترتیب وقوع بحران مالی سال ۲۰۰۸ در امریکا در حالی که چین کمترین زیان را متحمل شد، عده بیشتری را به این جمع‌بندی نزدیک کرد که نظم لیبرال بین‌الملل دیگر برای امریکا کار نمی‌کند و آنچه در دوره کلینتون به جهانی شدن معروف شد به زیان امریکا رقم خورد. این گرایش‌ها قبل از ترامپ شکل گرفته بود و در نتیجه او، اولین رئیس جمهوری بود که این تغییر دیدگاه را با صراحت لهجه اعلام و تلاش کرد از آن نظم فاصله گیرد و نسبت به مفاهیم کانونی آن بی اعتنایی در پیش گیرد. ترامپ به همین دلیل در زمینه تجارت آزاد به وضع تعرفه‌ها یا جنگ تجاری که عملاً قوانین WTO را زیر سؤال می‌برد یا به تشویق ناسیونالیسم بین‌الملل که کمک می‌کند، واژه‌هایی مثل گسترش دموکراسی مفهوم خود را از دست دهند، روی آورد.

ترامپ حتی به مفهوم صلح که برای ریاست جمهوری قبلی امریکا اهمیت زیادی داشت، بی‌توجه بوده و وانمود کرده که چندان به آن پایبند نیست و نشان داد حتی اگر منافع امریکا ایجاب کند آماده است هر گزینه‌ای را جلو ببرد. حتی اگر او هم امروز در قدرت نبود، این گرایش در امریکا بسیار قوی شده بود و جلو می‌رفت. یعنی اگر ترامپ رئیس جمهوری بعد از نوامبر نباشد، رئیس جمهوری بعدی یعنی بایدن ناگزیر خواهد بود به این ملاحظات توجه کند. به عبارت دیگر امریکای ۲۰۲۱ فارغ از اینکه چه کسی در امریکا رئیس جمهوری باشد به هیچ‌وجه به امریکای قبل از ۲۰۱۶ برنمی‌گردد. امریکا در حال تغییر است و نگاه خود را نسبت به تحولات تغییر داده است.

■ در بازتعریف نظم بین‌المللی مورد نظر جامعه امریکایی میان دموکرات‌ها و جمهوریخواهان تفاوتی وجود ندارد؟ به نظر می‌رسد دموکرات‌ها به نوعی در پیگیری ایدئولوژی سیاسی خودشان به لیبرالیسم مدرن باور دارند.

میان ترامپ و بایدن، نامزد دموکرات فرق عمده‌ای درباره تعریف نظم لیبرال وجود دارد. ترامپ فکر می‌کند چون جهانی شدن به نفع امریکا کار نکرده است و موجب از دست رفتن مشاغل امریکایی شده و به تقویت رقبای امریکا در صحنه بین‌المللی کمک کرده است، بنابراین باید تمام آن میراث را یک دفعه کنار بگذارد و به جای آن از قدرت عریان امریکا برای پیشبرد اهداف این کشور استفاده کند.

اما دسته دیگر دموکرات‌هایی هستند که البته با جمهوریخواهان بر این مسأله که در نحوه کارکرد نظم لیبرال بین‌المللی معایبی وجود دارد و دیگر نمی‌توان به شیوه سابق آن را ادامه داد؛ اتفاق نظر دارند؛ ولی آنها فکر نمی‌کنند که این نظم و ساختار تمامش به زیان امریکا بوده و هست. آنها معتقدند که می‌توان بخش‌هایی از این دستاوردها را که به نفع امریکا بوده است، حفظ کرد؛ ولی در عین حال باید نارسایی موجود را با کمک متحدان امریکا و کشورهایی که با ایالات متحده در تفسیر جهان و گرایش لیبرال، اشتراک نظرهایی دارند، رفع کرد؛ یعنی دموکرات‌ها معتقدند همان طور که یک دموکراسی در داخل خودش امکان اصلاح‌پذیری و تکامل را دارد، نظم لیبرال بین‌المللی هم در آن روی سکه و در مخرج مشترک با دموکراسی در داخل امکان اصلاح‌پذیری و تکامل دارد و کنار انداختن آن در حالی که هیچ راه جایگزینی وجود ندارد، جهان را به یک جای بسیار ناامن‌تر و خطرناک‌تر برای امریکا تبدیل می‌کند.

■ امریکا در روند تغییر این نظم و ورود به یک دوره جدید، نقش هژمونی را چگونه برای خود تعریف کرده است؟

تقریباً این اجماع در امریکا وجود دارد که این کشور دیگر هژمون جهان نیست. موقعیت امریکا در مقایسه با دهه ۴۰ یا ۵۰ میلادی چه از نظر قدرت سخت و چه قدرت نرم در هرم قدرت جهانی بسیار کمتر است و در طرف مقابل تعداد قدرت هایی که درحال کم کردن این فاصله هستند، بیشتر می‌شود. موضوع فقط انتقال قدرت بین کشورها نیست بلکه انتشار قدرت مطرح است. به قول «جوزف نای» در این شرایط واگذاری بخشی از قدرت کشورها به بازیگران غیرکشوری در وجه مثبت آن مانند سازمان عفو بین‌الملل و پزشکان بدون مرز و در وجه منفی آن مانند القاعده یا داعش صورت می‌گیرد. به‌هر حال انحصار استفاده از زور یا تأثیرگذاری در مقیاس جهانی دیگر در اختیار دیگر کشورها نیست. علاوه بر این، با مسأله جابه جایی قدرت جهانی از آتلانتیک به سمت پاسیفیک یا از غرب بتدریج به سمت شرق و آسیا نیز مواجه هستیم. این دو روند به کاهش نفوذ و کنترل امریکا کمک کرده است به نحوی که می‌بینیم امریکایی‌ها مثلاً در مقایسه با نیمه قرن بیستم که می‌توانستند در بسیاری از پروژه‌های ژئوپلیتیکی خود کم و بیش موفق باشند، امروز در موضوعاتی مانند چین، عراق و افغانستان تا سوریه، لیبی، یمن و ایران و ... قادر به رسیدن به اهداف شان نیستند

در این بین اما دو نکته وجود دارد؛ اول اینکه امریکا مانند بقیه قدرت‌های بزرگ‌تر در به رسمیت شناختن این واقعیت که دیگر نمی‌تواند قدرت شماره یک جهانی باشد، هنوز مقاومت می‌کند. این مسأله از نظر فرهنگی برای امریکا براحتی قابل پذیرش نیست. امریکا با عناصری قوی از فرهنگ استثناگرایی، غرور و خودستایی نمی‌تواند بپذیرد که بعد از پیروزی علیه نازی‌ها و فاشیست‌ها در جنگ جهانی دوم یا علیه کمونیست‌ها در دوره جنگ سرد امروز به مرحله‌ای رسیده است که باید مقام خود را به‌عنوان هژمون کنار بگذارد. نکته دومی که وجود دارد نحوه مواجهه با یک جهان احتمالاً چندقطبی است؛ یعنی با توجه به اینکه امریکا دیگر هژمون نیست این سؤال مطرح می‌شود که چه مکانیسمی باید در جهان طراحی شود که این کشور بتواند صلح و امنیت و ارزش‌های مدنظر امریکایی را در این جهان شلوغ‌تر مدیریت کند.

در چنین شرایطی است که درباره بازتعریف ساختارهای بین‌الملل از جمله سازمان ملل متحد، تعریف دوباره حق وتو، مسائلی مانند اینکه امریکا همزمان با این چالش‌های فکری هنوز برای حفظ مقام هژمونی تقلب می‌کند، یک محافظه کاری وجود دارد. در حالی که امریکا به زمان بیشتری نیاز دارد تا بتواند این واقعیت‌ها را به رسمیت بشناسد و جایگاه تازه‌ای را برای امریکا تعریف کند، نظام جهانی بسرعت به تغییراتش ادامه می‌دهد و منتظر انطباق امریکا با خود نمی‌ماند. همان‌طور که در این روزها شاهد آن هستیم، بعضی از سیاستمداران امریکایی، هنوز امیدوارند که برتری جهانی امریکا را به هر قیمتی حفظ کنند اما به نظر نمی‌رسد روشی جز زورگویی، نظامی گری بیش از اندازه و تکرار اشتباه های گذشته، ایده دیگری برای رسیدن به این هدف ناممکن داشته باشند.

■ تلاش برای این تغییر نظم، رابطه امریکا با شرکای قدیمی خود را در سطح بین‌الملل وارد فصل تازه‌ای کرده است. این مسأله در واگرایی میان امریکا و بازیگران بزرگ بین‌الملل بویژه در مسأله توافق هسته‌ای و ایران بروز پیدا کرده است. سیاست یکجانبه گرایانه امریکا چه چالش‌هایی را برای مدیریت بحران‌های دیپلماتیک به وجود می‌آورد؟

بسیاری از چالش‌های معاصر ذاتاً نیازمند چندجانبه گرایی هستند. هیچ کشوری آنقدر قوی نیست که به تنهایی بتواند با این چالش‌ها از تغییرات آب و هوایی گرفته تا مسأله مهاجران و تروریسم مقابله کند. امریکا به نحوی در همه این چالش‌ها سهیم است. چه در ایجاد بعضی از آنها و چه در متضرر شدن از پیامدهای آنها. در میان مدت امریکا خودش از یکجانبه گرایی و آسیب رساندن به همکاری‌های بین‌المللی زیان خواهد دید. در جنبه مسائل سنتی، یعنی تعاملات دیپلماتیک میان کشورها در راه حل و فصل اختلافات بین‌المللی، وضعیت امریکا بهتر نیست. امریکای ترامپ معتقد است به تنهایی می‌تواند مسائل بین‌المللی را مدیریت کند و هنوز با وجود چالش‌هایی که با چین و روسیه یا ایران و کره شمالی دارد، هنوز آن قدر قدرتمند است که بتواند بدون اتکا و نیاز به سایر کشورها اهداف خود را جلو ببرد و عملاً این کار را بدون تعارف انجام داده است. درست است که امریکا توانسته تنهایی بدون حتی همراهی اروپایی‌ها و بقیه کشورها تحریم‌های یکجانبه علیه ایران را جلو ببرد؛ چین را تحت فشار بگذارد و اروپا و البته کشورهای عضو نفتا را به تجدید قرارداد با امریکا وادار کند ولی میزان دستیابی به این موفقیت‌ها نه تنها محدود بوده بلکه به بهای از دست رفتن اعتماد ملت‌ها به توانایی رهبری و تکیه‌پذیری امریکا به‌دست آمده است. یعنی همان سرمایه‌ای که امریکا برای مواجهه با مسائل دشوارتر جهانی به آنها برای جلب همکاری دیگران نیاز دارد.

> در دنیایی که در حال حرکت به سمت یک جهان چندقطبی است، یکجانبه‌گرایی بیشترین مقاومت را تحریک می کند و کمترین موفقیت را به بار می‌آورد. از لندن تا پکن و از تهران تا مسکو، در این رابطه اتفاق نظری کم سابقه شکل گرفته است. این اعتقاد امروز آنقدر قوی است که اگر دولت ترامپ ۴ سال دیگر ادامه یابد، نگرانی‌های بسیار جدی تری را به میان می‌کشد تا جایی که این احتمال وجود دارد شکلی از موازنه با ابعاد استراتژیک و به‌صورت پایدارتر در برابر ایالات متحده شکل بگیرد؛ نه صرفاً موازنه‌جویی نرم آن‌طور که اخیراً در شورای امنیت شاهد آن بودیم یا در بیانیه‌های اروپا در همسویی با چین و روسیه از دفاع از برجام بازتاب یافت؛ بلکه ممکن است کشورهای بیشتری تلاش کنند که روند شکل گیری اتحادهای دو یا سه جانبه یا سازمان‌های منطقه‌ای را با هدف مهار یکجانبه‌گرایی امریکا به جریان بیندازند. مخالفان ترامپ در امریکا بخوبی درک می‌کنند که در بلند مدت این مسأله زیان جدی تری به جایگاه جهانی امریکا وارد می‌کند و ضرر آن بیش از مزایای حاصل شده برای این کشور خواهد بود. در شرایط کنونی و بویژه در خصوص موضوعاتی مانند مسأله برجام نوعی موازنه‌گرایی نرم علیه امریکا وجود دارد و می‌تواند به‌طور جدی آسیب زا باشد.

■ به نظر نمی‌رسد که این موازنه نرم برای مهار پیامدهای حاصل از یکجانبه گرایی امریکا کافی باشد؟

هرچند که صحبت در این باره زود است اما اگر فشارهای امریکا در آینده بیشتر شود، موازنه سخت طرفداران بیشتری پیدا می‌کند؛ یعنی شکل گیری اتحادهای رسمی و عملی برای مهار یکجانبه‌گرایی امریکا با توسل به هر ابزار مورد نیاز. این مسأله فراتر از اعلام مخالفت‌های دیپلماتیک کنونی است. امروز نه فقط چین و روسیه بلکه اروپایی‌ها هم نگران هستند که یک امریکای کاملاً از قید و بند آزاد شده که دیگر به هنجارها و سازمان‌های بین‌الملل و ارزش‌های مشترک پیشین پایبند نیست، می‌تواند هزینه‌های سنگینی را به جهان تحمیل کند و حتی منافع حیاتی دیگران را نادیده بگیرد. امریکای ترامپ نشان داده که نسبت به یکسری از موضوعات کلیدی برای اروپایی‌ها مانند مسأله مهاجران یا امنیت در منطقه موسوم به خاورمیانه اهمیتی نمی‌دهد؛ چون این موضوعات برای امنیت امریکا تهدید نیست ولی برای اروپایی‌ها بسیار مهم است. می‌دانیم که ترامپ بسیار مایل است که اتحادیه اروپا تجزیه شود و با کشورهای منفرد سروکار داشته باشد تا با یک اتحادیه قدرتمند که جمعیتی بیش از امریکا و تولید ناخالص داخلی بیش از این کشور دارند. این رویکرد مطلوب کشورهای اروپایی مانند فرانسه یا آلمان نیست. بنابراین اگر ترامپ این مسیر را ادامه دهد این احتمال وجود دارد که حداقل بخشی از اروپایی‌ها اشتیاق بیشتری پیدا کنند تا امریکا را به نحو مؤثری مهار کنند البته نه تا جایی که

